

جمهوری اسلامی شد تا جایی که امنیت خود کشورهای اروپایی را برای نگهداری حسن نیت رژیم مصالحه کردند. تا سالها (و تا رسوائی پرونده کشتار در رستوران میکونوس برلین) فرانسه و آلمان و اتریش و ایتالیا "شکارگاه ویژه" نوع دیگری برای جمهوری اسلامی بودند. دهها تن از مخالفان رژیم در آن کشورها به بدترین صورت کشته شدند و جنایتکاران حتا اگر دستگیر و با همه فشارهای دولت (در مورد فرانسه) محکوم می‌شدند به سلامت می‌جستند. جمهوری اسلامی به این بسنده نکرد و گروه‌هایی از شهروندان فرانسوی را نیز قربانی حملات تروریستی خود گردانید. عوامل رژیم در کشورهای اروپایی به آسانی هر کالائی را که می‌خواستند قاچاق می‌کردند. تحریم اقتصادی کامل جمهوری اسلامی از سوی امریکا در ۱۹۹۶ رونق تازه‌ای به روابط ویژه اروپا و رژیم آخوندی داد و فرانسویان بویژه قراردادهای نفتی بزرگی بستند که خاطره بهره کشی استعماری شرکت نفت ایران و انگلیس پیشین را در ذهن ایرانیان زنده می‌کند.

پس از آنکه فروپاشی امپراتوری شوروی ستون اصلی را از زیر "ناتو" برداشت و اتحاد طبیعی اروپای باختری و امریکا را از حالت "طبیعی" اش بدر آورد، رابطه با جمهوری اسلامی دومین عامل جدا افتادن روزافزون راه‌های امریکا و متحدان اروپایی آن در "ناتو" گردید. در حالی که بویژه پس از یازده سپتامبر امریکائیان هرچه بیشتر به رویارویی با رژیم اسلامی کشیده می‌شوند اروپائیان بر ژرفا و دامنه روابط خود می‌افزایند. هیچ چیز بیش از پرونده اتمی جمهوری اسلامی این جدا افتادگی را نشان نمی‌دهد. با کش دادن مذاکرات بیهوده با اروپا جمهوری اسلامی توانسته است زمان کافی برای پیش بردن برنامه تولید بمب اتمی بدست آورد و تاسیسات حساس را در پناهگاه‌های زیرزمینی و در نقاط پراکنده پنهان کند. اگر فشار امریکا و تهدید جدی مداخله نظامی نمی‌بود اروپائیان بی دشواری زیاد یک جمهوری اسلامی دارای بمب اتمی را می‌پذیرفتند. اکنون باز امریکاست که با دادن امتیازاتی به جمهوری اسلامی، اروپائیان را دارد به مسیری می‌کشاند که نتوانند جلو بردن پرونده اتمی ایران را به شورای امنیت بگیرند. همچنانکه مورد فروش تکنولوژی و سیستم‌های تسلیحاتی تهاجمی به چین نشان می‌دهد برای اروپائیان همه چیز در ملاحظات اقتصادی خلاصه می‌شود. خطر برخورد نظامی تنها در جاهائی که منافع بازرگانی اروپا در میان است در شمار می‌آید. حقوق بشر موضوع مهمی است ولی تا اندازه‌ای امریکا ستیزی افکار عمومی اروپای "کهن" چندان است که جای زیادی برای احساس بی‌بزاری از رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی یا موگابه و یاسر عرفات نمی‌گذارد. فرانسویان بویژه برندگان جایزه بهترین دوستان بدترین دیکتاتورهایند.

در آنچه به رویکرد اروپائیان و امریکائیان درباره جمهوری اسلامی مربوط می‌شود دو روز اهمیت فراوان دارد. نخست، روزی در اکتبر ۱۹۷۹، هنگامی که "دانشجویان هوادار خط امام" در همان نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی به سفارت امریکا در تهران ریختند و پنجاه و پنج دیپلمات امریکائی را گروگان گرفتند (در همان حال کاردار سفارت امریکا در وزارت خارجه ایران بود که بازداشتگاه ۴۴۴ روز بعدی زندگی‌اش شد و برای نخستین بار بود که یک وزارت خارجه جای زندان را گرفت). دوم، روزی در سپتامبر ۲۰۰۱ که تروریست‌های اسلامی سه هواپیمای مسافری را بر **World Trade Center** و **Pentagon** زدند. این دو رویداد بی سابقه، مانند بسا تحولات خونبار و ویرانگر دیگر از پیامدهای پیروزی بنیاد گرائی اسلامی در کشوری به اهمیت ایران بودند. بیست و شش سال است افراطیان اسلامی، اگرچه سنین متعصب آماده ریختن خون شیعیان، از به زیر آوردن نیرومندترین رژیم در جهان اسلامی الهام می‌گیرند و اگر مایه الهام بیشتری لازم داشته باشند شکستن ارتش شوروی را در افغانستان دارند که امریکائیان برایشان ممکن گردانیدند.

آن پیروزی فصل تازه‌ای در مناسبات بین المللی ایران گشود که هنوز ادامه دارد و آرایش تازه‌ای به روابط خارجی ایران داد. تا آن هنگام ایران خط اصلی دفاعی غرب در خلیج فارس بشمار می‌رفت (تا فروپاشی شوروی هنوز می‌شد از غرب به عنوان یک اردوگاه سخن گفت) و حضور نیرومند آن با پشتیبانی همه سویه امریکا به رهبری اردوگاه غرب هر تغییر ناگهانی و رادیکال را در منطقه ناممکن می‌گردانید. نه شوروی می‌توانست لشکرکشی به افغانستان را به عنوان یک گزیدار **option** جدی تلقی کند نه عراق می‌توانست به خیال تصرف کویت یا دست انداختن بر منابع نفت خلیج فارس بیفتد. پس از گروگانگیری دیپلمات‌ها یک دوره تیرگی روابط با امریکا آمد که حملات تروریستی جمهوری اسلامی آن را به دشمنی رسانید تا جایی که امریکائیان در جنگ ایران و عراق جانب صدام حسین را گرفتند و چالش پاسداران را در خلیج فارس با نابود کردن بخش بزرگی از نیروی دریائی ایران پاسخ گفتند و سرانجام سرنگون شدن هواپیمای مسافری ایرانی با موشک یک ناو امریکائی به جنگ ایران و عراق پایان داد. اکنون برنامه تسلیحات اتمی رژیم اسلامی بحران میان دو کشور را از نو دامن زده است و ممکن است به جاهای خطرناکی بکشاند.

برای کشورهای دیگر، از جمله اروپائیان، طبیعی‌تر از این نمی‌بود که با شتاب در پی پرکردن جای خالی امریکا برآیند. (اروپا نیز مانند "خاور میانه بزرگ" در این گفتار مفهومی نامشخص است.) با آنکه ایران همانگاه نیز بر اروپا گشوده بود باز دورنمای یک شکارگاه ویژه، دور از رقابت امریکا در کشور مهم منطقه انگیزه‌ای برای برقراری نزدیک‌ترین روابط با

بازگشت به دو رویداد مهم، فروریختن دیوار برلین و یازده سپتامبر، در هر بحث مربوط به روابط آمریکا و اروپا، از جمله در بافتار context ایران لازم است. رویداد نخستین به اروپا مبداء تاریخ تازه‌ای داد — چنانکه یک دولتمرد اروپائی اشاره کرده است. عصر تازه اروپا از آن رویداد آغاز شد و دگرگونی ژرفی به جهان نگری اروپائیان داد. از آن زمان بود که می‌شد به اروپا و نه "ناتو" اندیشید؛ به ساختن یک اروپای نوین، و نه دفاع از آنچه از ویرانی بر کشتار جنگ جهانی دوم بدرآمده بود. طبیعی بود که رابطه با آمریکا و جای آمریکا در اروپا بلافاصله به مرکز تفکرات درباره آینده اروپا رانده شود. آمریکا برای دفاع از اروپای بدرآورده از چنگال نازیسم و در تهدید افتادن در چنگال کمونیسم به اروپا آمده بود و دیگر چه نقشی می‌توانست داشته باشد؟ چپ شکست خورده و اصلاح نشده و در طرف عوضی تاریخ که انتظار می‌رفت زیر آوار کمونیسم دفن شود، میدان تازه‌ای برای فعالیت یافت. با روی کار آمدن "ائتلاف سرخ و سبز" در آلمان به رهبری کسی که با یگانگی آلمان مخالفت ورزیده بود فرانسویان متحدی را که آرزو می‌کردند یافتند. طبقه سیاسی فرانسه حتی در بدترین دوران جنگ سرد در ترکیبی از Gaullism و gauchisme، رویای عظمت و چپگرایی شیک، همواره با آمریکا در رابطه مهر و کین بوده است. پس از آنکه فروپاشی شوروی به یک خواب و خیال دیگر فرانسه — رهبری یک نیروی سوم و داوری میان دو طرف جنگ سرد — پایان داد سهم کین در آن رابطه از مهر بسیار فزونی یافت. یازده سپتامبر فرصتی بود که فرانسویان لازم داشتند تا رهبری موج ضد امریکائی اروپای "کهن" را با همکاری مشتاقانه آلمان در دست گیرند.

یازده سپتامبر برای امریکائیان همان جایگاه را دارد که فروریختن دیوار برلین برای اروپائیان. مبداء تاریخی است که بسیاری اولویت‌ها و عادت‌های ذهنی را دگرگون کرده است. در آن روز امریکائیان خود را آماج تهدید مرگباری با ماهیتی ناشناخته و باورنکردنی، حتی از ناحیه حمایت شدگان خویش یافتند. واکنش آنها به آن حمله تروریستی اعلان جنگ سرتاسری به تروریست‌ها و پشتیبانانشان در هر جا بود که در سخن رئیس جمهوری بوش بازتاب یافت: "در این پیکار یا با ما، یا با تروریست‌ها" آن سخن که در افغانستان و عراق، مستقیماً، و در کشورهای بسیار دیگری غیر مستقیم با عمل همراه شد، مانند تقریباً آنچه امریکائیان در چهار سال گذشته گفته و کرده‌اند، در خود حقیقتی داشت که به بدترین صورت گفته و کرده شد. یازده سپتامبر کار یک گروه کوچک تروریستی، عموماً درسرخواندگانی از طبقه متوسط عربستان سعودی و مصر، به رهبری فرزند یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان اشرافیت سعودی بود. ولی بزودی نشان داده شد که جز نوک یک کوه یخ نیست. اگر شرایط اجازه دهد در هر لحظه هزاران داوطلب جهاد آماده تکرار یازده سپتامبر هستند. فضای جامعه‌های اسلامی، حتی اجتماعات مسلمان کشورهای اروپائی،

عموماً چنان با خشونت و بیرحمی آغشته است که یک نویسنده پاکستانی که در انگلستان می‌زید، ندیم اسلم، رمان خود "نقشه‌هایی برای عاشقان گمشده" **Maps For Lost Lovers** را واکنشی به یازده سپتامبرهای کوچکی می‌داند که هر روز در این اجتماعات روی می‌دهند. امریکائیان که آتش زدن سینما رکس آبادان را در آستانه انقلاب اسلامی ایران (با کشته شدن نزدیک پانصد تن که به نسبت جمعیت از تلفات یازده سپتامبر درگذشت) و گروگانگیری دیپلمات‌های خود، و حمله خودکشی جهادی‌های اسلامی را به سربازخانه‌شان در بیروت همچون رویدادهائی جداگانه تلقی کرده بودند و حتی از حملات تروریستی بعدی به آپارتمان‌های "الخبار" در عربستان سعودی و رزمناو Cole در عدن پیامی نگرفته بودند بزودی چشمان خود را بر پدیده نه چندان تازه تروریسم اسلامی گشودند.

* * *

تروریسم اسلامی را می‌توان آمیخته‌ای از بنیادگرایی وهابی و اسلام انقلابی خمینی سوار بر پول نفت تعریف کرد. هدف آن را آموزه doctrine وهابی تعیین می‌کند: برقراری حکومت شرع در تعبیر راستین و سره وهابی آن، به معنی آنچه در قرآن و بویژه سنت (عملکرد پیامبر اسلام به عنوان فرمانده نظامی و سیاسی) آمده، است نخست در کشورهای اسلامی و سپس به موجب همان کتاب و سنت به سراسر جهان. شیوه رسیدن بدان هدف را آموزه خمینی تعیین می‌کند: بهره برداری از نادانی و تعصب توده‌های مسلمان که می‌باید از اندیشه مستقل بی بهره شوند با شیوه‌های مدرن مغزشوئی، و آماده کردنشان برای جهاد به معنی دست زدن بهر وسیله، آسان‌ترین و در دسترس‌ترینش ترور و کشتار کور سرتاسری. این فلسفه سیاسی و استراتژی درامدهای سرشار نفتی را لازم می‌داشت که بار دیگر شمشیر اسلام را پس از چند صد سال از نیام بیرون کشد و مشکل فلسطین را لازم می‌داشت تا پیوسته عواطف توده‌ها را به غلبان نفرت و انتقامجویی برساند.

اگر امروز ما در عراق جهادی‌ها را می‌بینیم که با فدا کردن خود هر که را بتوانند از مسلمان و غیر مسلمان و زن و کودک و نظامی و غیر نظامی بی هیچ اندیشه‌ای می‌کشند و هر چه را بتوانند ویران می‌کنند، تا چنانکه زرقاوی رهبرشان گفت دمکراسی به آن کشور راه نیابد، با نهایت فلسفه و استراتژی سیاسی روبروئیم که از ترکیب عبدالوهاب و خمینی در فرایندی از سده هژدهم تا سده بیستم برآمده است و آینده جهان را چنانکه اسلامیان **Islamists** (با مسلمانان اشتباه نشود) آرزو دارند به روشنی به هر کس بخواهد نشان می‌دهد.

اما آیا همه کس می‌خواهند این تصویر روشن را ببینند؟ در آنچه به آمریکا و اروپا مربوط می‌شود مشکل درست در همین جاست. امریکائیان تصور و تصویر بسیار روشن‌تری از ماهیت تهدیدی که نه تنها خودشان بلکه تمدن امروزی و دستاوردهای

پنج سده روشنگری و خردگرایی را تهدید می‌کند دارند. درباره اروپائیان هیچ نمی‌توان مطمئن بود. نگرش امریکائیان به این مسئله نگرشی استراتژیک و همه سویه است؛ نگرش اروپائیان اگر هم آگاهی کافی از ابعاد خطری که در کمین شان است یافته باشند (به هلند بنگرید) سیاسی و موضعی است: خریدن و امتیاز دادن و نازکشیدن **appeasement** و سختگیری‌های گاهگاهی. دوربینانه‌ترین چاره اندیشی اروپائیان، کوشش بیشتر برای یکپارچه کردن بیشتر اجتماعات مهاجران مسلمان در جامعه‌های اروپائی است. این اجتماعات بزرگ که سرسختانه از امروزی شدن و کنار گذاشتن آداب و رسوم و ارزش‌های خود گریزانند برای اروپائیان در دراز مدت مشکل بزرگ‌تری هستند. اگر اروپا نتواند نسل جوان‌تر زنان و مردانی را که نه تک تک بلکه همگروه با خانواده و دهکده‌هاشان به بیرون آمده‌اند در جامه تمدن خود بیوشاند (فرایندی که در امریکا بهتر انجام می‌گیرد) با چالشی بزرگ‌تر از امریکا روبرو خواهد شد. این میلیون‌ها مسلمانی که در گتوهای خود هر روز به سرخوردگی بیشتر می‌افتند نه تنها هیچ قدر شناسی به سرزمین‌های میزبان‌شان ندارند گوش‌های پذیرای خود را به دهان‌های آتشبار واعظانی می‌سپرنند که یا از نابود کردن غرب سخن می‌گویند یا از رسالت پاره‌ای از واپسمانده‌ترین گروه‌های انسانی برای تحمیل همان اسلام وهابی بر غرب پسا صنعتی.

یک بخش استراتژی پیکار امریکا با تروریسم اسلامی شکست دادنش در بزرگ‌ترین و یکی از واپسین پناهگاه‌های آن است. جمهوری اسلامی امروز به نظر امریکائیان مهم‌ترین پشتیبان تروریسم در جهان است و این ادعا را هم طبیعت رژیم اسلامی در ایران و هم سیاست‌های آن در بیست و چند سال گذشته تایید می‌کند. دولت امریکا این هدف را در چهارچوب طرح "خاور میانه بزرگ" پی گرفته است و گمان نمی‌رود که مگر در اوضاع و احوال استثنائی و پیش بینی ناپذیر بخواهد به اسلحه دست ببرد. درسی که امریکائیان در عراق آموخته‌اند به آنها ثابت کرده است که اگر تغییر رژیم هم آسان باشد دشواری‌های جابجائی رژیم می‌تواند همه طرح را به شکست بکشاند. کمک به جنبش دموکراسی و حقوق بشر در ایران از این رو جایی هر چه بالاتر در سیاست خاور میانه‌ای آن دولت می‌یابد.

درباره طرح خاور میانه بزرگ و تقویت جنبش آزادبخواهانه و جامعه مدنی در سرزمین‌های منطقه‌ای که صادرات عمده‌اش نفت و نیروی انسانی و تروریست است سخن بسیار گفته می‌شود. حکومت‌های عموماً فاسد و دیکتاتوری منطقه که جز سوریه بهترین روابط را با امریکا دارند، طبعاً از آنچه مداخله در امور داخلی دیگران و دموکراسی صادراتی و به فرمان امریکا می‌نامند دل خوشی ندارند و عموماً بهانه می‌آورند که تا مسئله فلسطین حل نشود دست به اصلاحات عمده‌ای نمی‌توان زد. در واقع نیز نمی‌توان انتظارات زیادی از پیشرفت دموکراسی و

حقوق بشر در جامعه‌هایی داشت که اگر بتوانند آزادانه رای بدهند بیشتر به اسلامیانی روی خواهند آورد که به "هر کس یک رای یکبار" اعتقاد دارند. سیر دموکراسی، اگرچه با کمک تنها ابرقدرت جهان در خاور میانه عربی - اسلامی به سبب سه عامل بسیار کند خواهد بود: جای بسیار بزرگ فلسطین در هر سطح سیاست و جامعه؛ یهود ستیزی که دستگاه آموزشی و اطلاعاتی (رسانه‌ها، مساجد، تبلیغات رسمی) پیوسته بدان دامن می‌زند و نقش مهمی در پروراندن روحیه جهادی دارد؛ نفرت و دشمنی به امریکا که با جنگ‌های عراق و افغانستان به اوج تازه‌ای رسیده است. امریکا هر چه هم برای دموکراسی و حقوق بشر بکند در توده‌های عرب بیش از قدرشناسی، دشمنی برمی‌انگیزد. در این میان استثناهای بزرگ، از همه نظر، ایران است.

با آنکه حکومت ایران با امریکا بدترین مناسبات را دارد مردم ایران دوستان امریکا در منطقه‌اند. حتا ترکیه از این نظر در میان جامعه‌های مسلمان به پای ایران نمی‌رسد. در ایران از بقایای کم اهمیت چپگرایان افراطی و حزب اللهی‌ها گذشته هیچ مخالفتی با کمک امریکا به پیشبرد دموکراسی نیست؛ این انتظاری است که مردم ایران از اروپائیان نیز دارند. ایران یک حکومت اسلامی متعهد به اجرای شریعت اسلام دارد ولی عرفیگراترین جامعه در سرزمین‌هایی با اکثریت مسلمانان است. نقش اسلام در زندگی مردم هر روز کم رنگ تر می‌شود. در شهرهای ایران از بانگ اذان خبری نیست، مساجد خالی و به نسبت اندک‌اند و آخوندها از ترس توهین و تحقیر مردم با لباس میدل به خیابان‌ها می‌آیند. زنان و جوانان عرصه را بر حکومت هر روز تنگ‌تر می‌کنند و امتیازات غیر اسلامی بیشتری می‌گیرند. ایران یکی از سرزنده‌ترین جامعه‌های مدنی منطقه را دارد. فلسطین برای توده ایرانی اولویتی بشمار نمی‌آید و یکی از خواست‌های برنیامده مردم آن است که حکومت، فلسطین را رها و فکری به حال آنها کند. در ایران کسی جهادی نمی‌شود. با توجه به نیرومندی جنبش آزادیخواهانه مردم ایران بخت ایرانیان برای برقراری یک دموکراسی لیبرال از همه بیشتر است. از پاکستان تا مراکش هیچ جامعه‌ای را به پیچیدگی و ظرافت و پالودگی **sophistication** جامعه ایرانی در همین حکومت اسلامی واپسمانده نمی‌توان یافت.

پشتیبانی صریح و مکرر مهم‌ترین مقامات امریکا از دموکراسی و حقوق بشر در ایران بدین ترتیب هم در جهت پیکار ضد تروریسم اسلامی است و هم سیاست درستی که جای مطمئنی به امریکا در ایران پس از رژیم اسلامی خواهد داد. امریکائیان خود را از یک بازار صادراتی بیست و چند میلیاردی در سال و معاملات با رژیمی که با دشمنی اکثریت مردم روبروست کنار کشیده‌اند و دست اروپائیان مشتاق را باز گذاشته‌اند ولی در دراز مدت، این اروپا نخواهد بود که دوستی ایران را بدست خواهد آورد. ایرانی که از زیر وزنه سنگین

حکومت اسلامی آزاد شود یک چشمه جوشان انرژی، و به زودی مهم‌ترین بازار آن منطقه خواهد بود. ظرفیت اقتصادی و فرهنگی ایران را با هیچ کشور دیگری در "خاور میانه بزرگ" مقایسه نمی‌توان کرد. دیر یا زود فضای مناسب سیاسی برای تحقق بخشیدن به این ظرفیت بزرگ فراهم خواهد شد و آنگاه ایرانیان طبعاً به سال‌های جمهوری اسلامی و نقش اروپا در دراز کردن عمر آن رژیم نگاهی تازه خواهند افکند.

* * *

پس از دو رای نه در همه پرسش‌های فرانسه و هلند به قانون اساسی تازه اروپا و در آستانه انتخابات پیش‌رس در آلمان منظره سیاسی در جامعه اروپائی رو به دگرگونی مهمی دارد. یک ناظر ایرانی که برای ایران لیبرال دمکرات آینده در جهانی می‌کوشد که آزاد از رژیم‌های دیکتاتوری، بر دادو ستد اندیشه‌ها و فراورده‌ها گشوده باشد، امیدوار است که از این زلزله کوچک، اروپائی بدرآید که در ادامه سنت پانصد ساله خود به ساختن چنان ایران و چنان جهانی کمک کند. در جامعه اروپائی کاهش اهمیت فرانسه و نیرومندتر شدن جبهه کشورهای تازه آزاد شده اروپای خاوری، "اروپای نو" به تعبیر طعنه آمیز وزیر دفاع امریکا، تحول مثبتی است. می‌توان پیش بینی کرد که بخشی به پشتیبانی این کشورها راه حل انگلیسی تحول تدریجی جامعه اروپائی بجای راه حل دیوانسالارانه bureaucratic فرانکو آلمان پذیرفته شود ولی از این مهم‌تر برای بحث ما نقشی است که کشورهایمانند لهستان یا جمهوری چک بویژه می‌توانند در پیشبرد یک سیاست اروپائی دفاع از جنبش‌های آزادیخواهانه در جهان داشته باشند. آنها به تعهد آرمانگرایانه به آزادی و حقوق بشر نیز جایی در کنار *raison d'Etat* و *real politik* (مصلحت دولت و سیاست واقع) خشک دولت‌ها می‌دهند که برای بسیاری در جهان چون یک پیام رهایی است.

در انتخابات سپتامبر امید یک دوستدار همیشگی آلمان پیش‌برده برنامه‌های آزاد سازی اقتصاد است، هر طرفی پیروز شود. برای کسی که گرایش نزدیک به غرض *bias* آلمانی از کودکی با او بوده است نامیده شدن آلمان به عنوان مرد بیمار اروپا بسیار غم انگیز است (تاژگی این لقب را دارند به ایتالیا می‌دهند). مردم آلمان نشان داده‌اند که می‌توانند از لب پرتگاه برگردند، هر چند مانند بسیاری از ما می‌باید به لب پرتگاه برسند تا به اندیشه اصلاح بیفتند. در سیاست خارجی می‌باید امیدوار بود که دست کم یک چشم آلمان از فرانسه به همسایگان خاوریش بیفتد. آلمان دو بار در هفتاد ساله پس از پیروزی در "سدان" در باره آن همسایگان و اساساً هدف‌های سیاست اروپائی خود اشتباه کرد و در چند ساله اخیر نیز به آنچه می‌بایست و می‌توانست بی توجه ماند. اکنون در این

انتخابات فرصتی برای جبران پیش می‌آید. اروپای مرکزی یک حوزه مستعد رشد اقتصادی و خون تازه‌ای در رگ‌های اروپاست که در جاهای زیادی سخت شده‌اند و هیچ کشوری مانند آلمان نمی‌تواند امکانات فراوان این منطقه را در چهارچوب برابری و سود متقابل تحقق بخشد. هنگامی که آلمان باز یگانه شد این امیدواری بود که به عنوان مرکز طبیعی اروپا عمل کند ولی ائتلاف چپ ترجیح داد جهت سیاست خارجی خود را با قطب نمای فرانسه تعیین کند.

در یک زمینه بسیار مهم که به بحث ما نیز ارتباط دارد امید آن هست که در حکومت آینده مخالفت با امریکا جایش را به همکاری تازه و بیشتری بدهد که هم برای تعدیل سیاست‌های آن کشور لازم است و هم امن‌تر کردن جهان برای دمکراسی. امروز "خاور میانه بزرگ" در وضعی است از پاره‌ای نظرها قابل قیاس با اروپای پس از جنگ دوم جهانی. منطقه‌ای است هم مستعد افتادن به گودال سیاه *black hole* بنیادگرایی اسلامی و هم به یاری موثر جهان بیرون، آماده گام نهادن در سپهر دمکراسی و حقوق بشر. شش دهه‌ای پیش امریکائیان با برنامه‌ای شگرف به یاری جامعه‌های اروپائی آمدند تا اقتصاد و سیاست خود را نوسازی کنند. از نهادهای حکومتی تا جامعه مدنی تا صنایع جایی نماند که از کمک‌های سخاوتمندانه برخوردار نشد. اکنون امریکا به همان دلایل منافع ملی با برنامه‌ای بسیار کوچک‌تر ولی به همان اندازه لازم برای رهایی مردم این منطقه از حکومت‌های خودکامه و فاسد و تروریست مانند جمهوری اسلامی پیشگام شده است کشوری با تجربه آلمان دست کمش این است که از این برنامه پشتیبانی و بدان کمک کند. تا آنجا که به ایرانیان ارتباط دارد از بابت پشتیبانی امریکا هیچ مشکلی نیست. اگر قدرت‌های جهانی زمان و امپراتوری‌هایی که آفتاب بر پرچمشان غروب نمی‌کرد زمانی از کمک‌های مالی امریکا استقبال کردند ایرانیان می‌توانند پشتیبانی سیاسی و تبلیغاتی امریکا را غنیمت شمرند و جامعه مدنی ایران می‌تواند مانند آنهمه کشورها از آسیای مرکزی و قفقاز گرفته تا اروپای خاوری چنان پشتیبانی را عاملی اضافی در پیکار با گروهی آخوند انتخاب نشده گرداند.

از همه مهم‌تر در کوتاه مدت، شاید یک حکومت تازه در آلمان عاملی باشد برای روبرو کردن جمهوری اسلامی با تهدید جدی تحریم اقتصادی که تنها راه جلوگیری از بالا گرفتن بحران اتمی تا برخورد نظامی است.

ما با چشمان منتظر به انتخابات سپتامبر آلمان می‌نگریم.

* سخنرانی در انجمن آلمان و امریکا، هایدلبرگ، ۳ ژوئیه ۲۰۰۵